



پیغام عشق

قسمت هزار و صد و هشتاد و سوم





خانم سرور



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۳ گنج حضور، بخش اول (۲)

چون ملایک، گوی: لا عِلْمَ لَنَا
تا بگیرد دست تو عِلْمَتَنَا

—مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۱۳۰

ای انسان فضا را بگشا و مانند فرشتگان بگو: «ما را دانشی نیست» و دیگر به وسیله دانش من ذهنی عمل نکن تا «عِلْمَتَنَا» یعنی خرد و دانش ایزدی که در اثر گشودن فضا و مرکز عدم در این لحظه به تو عطا می شود، دستت را بگیرد و از ذهن بیرون بکشد.

[اگر انسان هنگام بی مرادی، ناله و شکایت نکند و هیجانات من ذهنی را بالا نیاورد و فقط فضا را بگشاید و به «نمی دانم» خود اقرار کند، «قضا و کُن فکان» روی او اثر می گذارد و آرام آرام از سبک زندگی من ذهنی بیرون می آید و جامش از خرد و دانش و شادی ایزدی پر می شود.]

قرآن کریم، سوره بقره (۲)، آیه ۳۲

—«قَالُوا سُبْحَانَكَ لَا عِلْمَ لَنَا إِلَّا مَا عَلَّمْتَنَا إِنَّكَ أَنْتَ الْعَلِيمُ الْحَكِيمُ.»

«گفتند: منزهی تو. ما را جز آنچه خود به ما آموخته ای دانشی نیست. تویی دانای حکیم.»

دَمِ او چَان دَهَدَت رُو ز نَفَخْتُ بِيذِير
 كَارِ او كُنْ فَيَكُونُ اسْتِ نَه مَوْقُوفِ عِلَلِ
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۴۴
 -نَفَخْت: دمیدم

ای انسان، وقتی با فضاگشایی مرکزت را عدم می کنی، دم زنده کننده زندگی است که وارد وجودت شده و به تو جان می بخشد، یعنی تو را به خودش زنده می کند. این تغییر و تحول به وسیله ذهن قابل فهم نیست، برو این را از آیه «نَفَخْت»، «روح خود را در تو دمیدم»، بپذیر، چرا که خداوند از طریق «كُنْ فَكُنْ» که می گوید: «بشو و می شود» عمل می کند و کار او موقوف فکر کردن بر حسب همانیدگی ها و سبب سازی ذهن نیست.

پیش چو گانهای حکم کن فکان
می‌دویم اندر مگان و لامکان
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۴۶۶

ما هر لحظه مانند گویی در معرض چوگان‌های حکم «کن فکان» خداوند که می‌گوید: «بشو و می‌شود» هستیم و بین فضای محدود ذهن و فضای گشوده‌شده درون در حال دویدنییم. [وقتی انسان با مرکز عدم به ساقی زندگی نگاه می‌کند، یعنی فضا را می‌گشاید، در این صورت خداوند با «قضا و کن فکان» روی او کار می‌کند و زندگی درون و بیرونش را به بهترین شکل تغییر داده و ساختارهای نیک می‌آفریند.]

قرآن کریم، سوره یس (۳۶)، آیه ۸۲
-«إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ.»

«چون بخواهد چیزی را بیافریند، فرمانش این است که می‌گوید: موجود شو، پس موجود می‌شود.»

چه چگونه بُد عدم را؟ چه نشان نهی قدم را؟
 نگر اولین قدم را که تو بس نکو نهادی
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۸۴۲
 -قدم: دیرینگی، قدیم (مقابل حدوث)

ای انسان چرا می خواهی با ذهن چگونگی عدم را بفهمی و به تعریف درآوری و با همانیده شدن با چیزها مرکز خود را که از جنس خداوند است نشان دار کنی؟ درحالی که می توانی این لحظه با فضاگشایی اولین قدم را درست برداری تا به خداوند زنده شوی و حقیقت عدم را عیناً درک کنی.

گفتم دوش عشق را: ای تو قرین و یارِ من
هیچ مباش یک نفس غایب از این کنارِ من
-مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۸۲۹

وقتی این لحظه در اثر فضاگشایی و جدی نگرفتن اتفاق با تو یکی شده و به جنس اصلی ام اقرار کردم، گفتم ای خداوندی که یار و همنشین اصلی من تو هستی، دیگر تصمیم گرفته‌ام همیشه مرکزم را عدم نگه دارم و تمام توجهم بر گشودن فضا باشد، چراکه نمی‌خواهم حتی یک لحظه از عشق، یعنی یکی شدن با تو جدا شوم، پس از من دور نشو.

از قرین بی قول و گفت و گوی او
 خو بدزد دل نهان از خوی او
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۲۶۳۶

دل انسان بدون هیچ گفت و گویی، به طور پنهانی و از طریق ارتعاش، خو و سیرت همنشینی را که با او قرین شده است می دزدد. [بنابراین شما باید با فضاگشایی و خواندن ابیات مولانا مرکزتان را عدم نگه دارید تا از اثرات قرین در امان بمانید و برای آشنایان خود نیز قرین خوبی باشید. شما باید هر لحظه ببینید که چه برنامه‌ای تماشا می کنید، با چه کسانی دوست هستید و چه کتاب‌هایی می خوانید.]

می رود از سینه‌ها در سینه‌ها
از ره پنهان، صلاح و کینه‌ها
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۴۲۱

صفات و انرژی‌های خوب زندگی و انرژی‌های بد و مخرب من ذهنی به‌طور پنهانی و از طریق ارتعاش از مرکز انسانی به مرکز انسان دیگر راه پیدا می‌کند.
[بنابراین شما باید مرکز و سینه خود را از طریق فضاگشایی قرین خداوند کنید و با انسان‌های زنده‌شده به خدا همنشین شوید.]

گرگ درنده‌ست نفس بد، یقین
 چه بهانه می‌نهی بر هر قرین؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۴۸۵۶

به‌طور قطع و یقین من‌ذهنی اولین قرین بدی است که همچون گرگی درنده، انسان را از درون تباہ می‌کند. پس تو نباید بهانه‌تراشی کنی و همه‌چیز را گردن قرین‌های بیرونی بیندازی. [من‌ذهنی با جدی گرفتن اتفاق این لحظه بلافاصله فعال می‌شود. وقتی برای شما چالشی پیش می‌آید، باید فوراً با فضاگشایی هشیاری‌تان را بالا ببرید و زندگی را به‌عنوان قرین خود انتخاب کنید. در غیر این صورت، اگر مقاومت کنید و یک چیز مادی به‌صورت فکر به مرکزتان بیاید، از جنس گرگ درنده من‌ذهنی شده و چشم عدمتان بسته می‌شود، آن‌وقت من‌ذهنی‌تان بالا می‌آید و اختیار را از شما می‌گیرد و سرنوشتی جز خراب‌کاری و درد برایتان نخواهد داشت.]

بر قرین خویش مَفْزَا در صفت
 کَانَ فِرَاقِ اَرْدِ یَقینِ در عاقبت
 -مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۴

ای انسان، در صفت گفت‌وگو و حرف زدن با من ذهنی، بر قرین اصلی خود که خداوند است، پیشی نگیر و به او مجال سخن گفتن بده. یعنی با فضاگشایی و مرکز عدم ذهنیت را خاموش کن تا زندگی از طریق تو سخن بگوید و شراب عشق، شادی و آرامش را در جام تو بریزد. در غیر این صورت، بدون شک اتصال تو با خداوند قطع خواهد شد.

[وقتی ما به جای فضاگشایی، اتفاق این لحظه را مهم دانسته و با مقاومت در اطراف آن به صورت من ذهنی بالا می‌آییم و از جهان مادی شراب می‌گیریم، هشیاری مان پایین می‌آید و در دردهایی که فکرها برایمان ایجاد می‌کنند گم می‌شویم. در نتیجه از خداوند جدا شده و او دیگر نمی‌تواند شرابش را در جام ما بریزد.]

تا کنی مر غیر را حبر و سنی
خویش را بدخو و خالی می کنی
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۱۹۶
-حبر: دانشمند، دانا
-سنی: رفیع، بلندمرتبه

اگر به جای تمرکز روی خود، روی دیگران کار کنی و بخواهی با من ذهنیات آنها را نصیحت کرده، بزرگ و دانشمند کنی، درواقع خودت را بدخو و خالی از شادی و انرژی زنده زندگی می کنی.

مردۀ خود را رها کرده‌ست او
مردۀ بیگانه را جوید رفو
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۵۱

انسان مردۀ من‌ذهنی خود را رها کرده و به دنبال اصلاح و زنده کردن من‌ذهنی دیگران است. او ایرادهای خود را نمی‌بیند و دیگران را نصیحت می‌کند. [ما فقط باید روی خودمان کار کنیم.]

دیده‌آ، بر دیگران، نوحه‌گری
مدتی بنشین و، بر خود می‌گری
-مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۴۷۹

[انسان آگاهی که می‌داند فقط باید روی خودش کار کند با خود می‌گوید:] ای چشم من، تا به حال برای دیگران گریه کرده‌ای و می‌خواستی آن‌ها را عوض کنی، اما حالا مدتی بنشین و بر حال زار خودت در من‌ذهنی گریه کن. یعنی از این پس فقط روی خودت کار کن و به اصلاح خودت پرداز.

در گوی و، در چہی ای قَلتبان
 دست وادار از سبال دیگران
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۵
 -گو: گودال
 -قَلتبان: بی حمیت، بی غیرت
 -سبال: سبیل

ای بی غیرت، تو خودت در گودال و چاه پردرد من ذهنی و پندار کمال گرفتار هستی، پس دست از سبیل دیگران بردار و به فکر اصلاح زندگی آن‌ها نباش، بلکه فقط روی خودت کار کن.
 [ما باید این حقیقت را درک کنیم تا زمانی که در ذهن زندگی می‌کنیم، نه تنها دیگران بلکه خودمان را هم نمی‌توانیم تغییر بدهیم. فقط باید فضا را بگشاییم تا زندگی ما را عوض کند. تا وقتی که پندار کمال داریم و مرتب با «من می‌دانم» مشغول مسئله‌سازی، مانع‌سازی و دردسازی هستیم، بهتر است کاری به دیگران نداشته باشیم.]

چون به بستانِ رسی زیبا و خوش
بعد از آن دامانِ خَلقان گیر و گش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۶

هرگاه با فضاگشایی به بوستانِ زیبای حضور رسیدی، شمع حضورت روشن شد و شادی و آرامش بی‌سبب را تجربه کردی، آن وقت دامنِ مردم را هم بکش و مانند مولانا آن‌ها را به بهشت فضای گشوده‌شده دعوت کن.

ای مُقیمِ حبسِ چار و پنج و شش
نغزجایی، دیگران را هم بکش
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۲۳۷

[مولانا با کنایه خطاب به انسانی که من ذهنی دارد، می‌گوید:] ای کسی که در حبس محدودیت ذهنیت به سر می‌بری و هنوز در بند چهار بعد و پنج حس و شش جهت جغرافیایی جهان مادی اسیر شده‌ای، عجب جای خوبی هستی! دیگران را هم به آن جا ببر.
[اگر شما می‌بینید که واقعاً زندگی‌تان بد است و من ذهنی دارید، به هیچ‌کس چیزی یاد ندهید یا کسی را نصیحت نکنید، بلکه فقط روی خودتان کار کنید.]

آشنایی گیر شب‌ها تا به روز
با چنین ستاره‌های دیوسوز
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۰

ای انسان، وقتی که در شب ذهن به سر می‌بری و هشیاری‌ات در خواب همانیدگی‌هاست، تا فرار سیدن صبح
حضور و زنده شدن به بی‌نهایت و ابدیت زندگی، ابیات مثنوی و دیوان شمس را مرتب بخوان و تکرار کن، زیرا
خواهی دید همچون ستاره‌های دیوسوزی در آسمان درونت می‌درخشند و آثار منفی دیو من‌ذهنی را خنثی
می‌کنند.

هر یکی در دفع دیو بدگمان
 هست نفت انداز قلعه آسمان
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۴۲۳۱-
 -نفت اندازنده: کسی که آتش می بارد.

هر یک از ابیات مولانا در قلعه آسمان درون به سوی دیو من ذهنی ما و دیگران گلوله های آتش می اندازد و با دور کردن آنها، نمی گذارد از طریق قرین روی ما اثر گذاشته و فضای درونمان بسته شود.
 در واقع هر گاه من ذهنی بخواهد با استفاده از الگوها و ابزارهای مختلفی همچون توقع، حرص، خشم و ملامت روی ما تأثیر مخرب گذاشته و به ذهن بکشاند، ابیات این شناسایی را به ما می دهند که هشیارانه فضا را باز کنیم و واکنش نشان ندهیم.

یا رب، مرا پیش از اجل فارغ کن از علم و عمل
 خاصه ز علم منطقی، در جمله آفواه آمده
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۲۷۹
 -آفواه: دهان‌ها

[مولانا از زبان انسان دعا می‌کند و می‌گوید:] خداوندا قبل از این که اجل من فرا برسد و بمیرم و از این جهان بروم، مرا از علم و عملی که من ذهنی پیشنهاد و دیکته می‌کند رهایی بخش و مرا به خودت زنده کن. مخصوصاً آن علمی که از طریق حرف‌های من ذهنی به گفتار درمی‌آید و عموم مردم درمورد آن صحبت می‌کنند و جلوی ریختن خرد زندگی را به فکر و عمل انسان می‌گیرد.

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: سرور



خانم لیلا



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۵۳ گنج حضور، بخش دوم

عقل کلّ را گفت: ما زاغ البصر
عقل جزوی می کند هر سو نظر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۱۳۰۹

خداوند درباره «عقل کلّ»، خردی که تمام کائنات را اداره می کند فرموده است: چشم انسانی که مرکزش با فضاگشایی عدم شده و با عقل کلّ می بیند، به سوی فکرهای همانیده نمی لغزد و به همانیدگی ها توجه نمی کند، بلکه فقط به زندگی می نگرد و به سوی او می رود. درحالی که عقل جزوی من ذهنی به همانیدگی های مرکزش توجه کرده و به سوی فکرهایی که ذهنش نشان می دهد می رود و با مهم دانستن اتفاق این لحظه و مقاومت در برابر آنها دچار هیجان شده و می لغزد.

قرآن کریم سوره نجم (۵۳)، آیه ۱۷
-«ما زاغ البصر و ما طغی.»
«چشم خطا نکرد و از حد درنگذشت.»

اگر شد سود و سرمایه چه غمگینی چو من هستم؟
 برآور سر ز جود من که لاتأسوا نمودستم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲۰
 -جود: بخشش
 -لاتأسوا: اندوهگین نباشید.

[مولانا از زبان خداوند می گوید: ای انسان، اگر سود و سرمایه من ذهنی که همان همانیدگی است را از دست دادی غمگین باش، [زیرا شادی و غم به دست آوردن و یا از دست دادن همانیدگی ها توهم ذهن است] بدان که من هستم و می توانی به من تکیه کنی. فضا را باز کن و به بخشش من افتخار کن، چراکه من قانون «لاتأسوا» «اندوهگین نباشید» را به تو نشان دادم تا با الگوهای ذهنی فکر و عمل نکنی.

قرآن کریم، سوره حدید (۵۷)، آیه ۲۳

-«لَكَيْلًا تَأْسُوا عَلَى مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ ...»

«تا بر آنچه از دستتان می رود اندوهگین نباشید و بدان چه به دستتان می آید شادمانی نکنید...»
 [خوشحال شدن و غم به دست آوردن یا از دست دادن همانیدگی ها، فقط توهم ذهن است.]

اگر فانی شود عالم ز دریایی بُود شبنم
 گر افتاده‌ست او از خود، نیفتاده‌ست از دستم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲۰-

[مولانا از زبان خداوند می‌گوید:] اگر همه عالم فانی شود، نسبت به دریای فراوانی من به اندازه یک شبنم ناچیز است و اگر کسی من ذهنی و همانیدگی‌هایش را از دست بدهد و با فضاگشایی آن چیزی را که ذهن به صورت وضعیت این لحظه نشان می‌دهد بی‌اهمیت کند به دستان من افتاده و می‌تواند با خرد من فکر و عمل کند.

جهان ماهی، عدم دریا، درون ماهی این غوغا
 کنم صیدش اگر گم شد که من صیاد بی شستم
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۴۲۰
 -شست: قلاب ماهیگیری

هر انسانی مثل یک ماهی در دریای عدم است و در درون هر ماهی این همه غوغا و فکرهای همانیده است.
 [مولانا از زبان خداوند می گوید:] اگر انسانی که در فکرهایش گم شده، فضا را باز کند و عقل من ذهنی اش را
 بی کار نماید، او را شکار می کنم، از من ذهنی نجات داده و به سوی خودم جذب می کنم، زیرا من صیادی هستم که
 به قلاب ماهیگیری نیازی ندارم.

کافیتم، بدهم تو را من جمله خیر
بی سبب، بی واسطه یاری غیر
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۷

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم، تو فقط فضا را باز کن و مرکزت را عدم
نگه دار تا من بدون سبب سازی ذهن و بدون واسطه هایی که من ذهنی ایجاد می کند، همه خیر و برکاتم را به تو
بدهم.

کافیَم بی نان تو را سیری دهم
 بی سپاه و لشکرت میری دهم
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۸

ای انسان من برای تو کافی هستم. تو را بدون نان یعنی هر آن چه که در ذهنت تصور کرده و از آن زندگی می خواهی، سیر می کنم و بدون سپاه و قدرت های این جهانی و از طریق فضاگشایی، پادشاهت می نمایم تا بتوانی کنترل همه جنبه های زندگی ات را به دست بگیری. [ما باید آگاهانه عقل من ذهنی را رها کنیم و از چیزهایی که ذهن نشان می دهد مثل همسر و پول، زندگی و خوشبختی نخواهیم، چرا که آن ها نمی توانند به ما زندگی بدهند.]

بی بهارت نرگس و نسرين دهم
بی کتاب و اوستا تلقین دهم
-مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۱۹-

ای انسان، اگر فضا را بگشایی، بدون آن که موسم بهار رسیده باشد، یعنی قبل از این که کاملاً به زندگی زنده شوی، من چشم عدم را به تو می‌بخشم و از طریق تو حرف می‌زنم و زندگی‌ات را تبدیل به گُلستان می‌کنم. و بدون کتاب و استاد، فکرهای خلاق در ذهنت ایجاد می‌کنم و علم و خردم را به تو می‌دهم.

کافیَم بی داروَت درمان کنم
 گور را و چاه را میدان کنم
 -مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۵۲۰

[مولانا از زبان زندگی می گوید:] ای انسان، من برای تو کافی هستم تا بدون دارو در فضای گشوده شده با نیروی شفابخشی ام دردهایت را درمان کنم. پس عقل من ذهنی ات را صفر کن و فضا را بگشا تا بدون اسباب و علت و هر آن چه ذهن نشان می دهد، این من ذهنی را که شبیه گور و چاه است برای تو به میدان هموار مبدل سازم، یعنی درونت را بی نهایت باز کنم.

پس همواره روی معشوقه نگر
این به دست توست، بشنو ای پدر
-مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۳۰۹۷

پس همواره با عدم کردن مرکز و فضاگشایی به روی ساقی زندگی، خداوند، بنگر و بدان این کار به قدرت انتخاب تو در این لحظه بستگی دارد، که فضا را بگشایی یا با مقاومت و قضاوت، با اتفاق ستیزه کنی. [برای این که انسان همواره بتواند به روی معشوق خود که خداوند است بنگرد، باید کمتر حرف بزند، تمرکزش روی خودش باشد، دیگران را قضاوت نکند، صبر کند و «نمی دانم» را به خود پیاموزد تا عقل من ذهنی خاموش شود و با حضور ناظر فکرهای خود را ببیند و بتواند پیغام اتفاق را در سکوت و آرامش دریافت کند و این گونه از عقل ذهن که با تندتند فکر کردن می خواهد خود را در معرض نمایش بگذارد، بگریزد.]

خفته از احوال دنیا روز و شب
چون قلم در پنجهٔ تقلیب رب
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۹۳
-تقلیب: برگردانیدن، واژگونه کردن

عارف حقیقی که این لحظه از آن چه ذهن نشان می‌دهد چشم فرومی‌بندد، اتفاقات را جدی نمی‌گیرد و تمام توجهش را بر فضای گشوده‌شده متمرکز می‌کند، مانند قلمی در دستان خداوند است، یعنی براساس خرد و دانش فضای گشوده‌شده فکر و عمل می‌کند.

ننگرم کس را و گر هم بنگرم
 او بهانه باشد و، تو منظرم
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۵۹
 -منظر: جای نگریستن و نظر انداختن

خداوندا من جز تو به هیچ چیز و هیچ کس نگاه نمی کنم و فقط فضا را می گشایم. حتی اگر به اتفاقات و وضعیت ها توجه می کنم، آن هم بهانه ای است تا در اطرافش فضا را باز کنم و با مرکز عدم به تو وصل شوم. [به عبارتی من در تمام وضعیت ها از زمینه یک فضای گشوده شده و هشیاری ایزدی فکر و عمل می کنم و فقط به روی تو ای ساقی زندگی می نگرم.]

عقل را با عقل یاری یار کن
 امرهم شوری بخوان و کار کن
 -مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۶۷

ای انسان با گشودن فضای درون و قرین شدن با اشعار حضرت مولانا و یاران معنوی، آیه «مشورت کنید» را بخوان، روی خودت کار کن و از عقل و خرد ساقی زندگی و انسان‌های زنده به حضور بهره بگیر. [اولین علامت اشتباه من ذهنی انسان به صورت پندار کمال، وقتی خود را نشان می‌دهد که او مجبور می‌شود از انسان‌های دیگر مشورت بگیرد. در واقع این وضعیت‌ها را خداوند پیش می‌آورد تا او متوجه شود عقل جزوی ذهن کار نمی‌کند.]

قرآن کریم، سوره شوری (۴۲)، آیه ۳۸
 -«... و امرهم شوری بینهم ...»

«... و کارشان بر پایه مشورت با یکدیگر است...»

آتش عشق زن در این پنبه
همچو حلاج و همچو اهل صفا
-مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۴۶

ای انسان تو هم مانند حلاج و تمام کسانی که فضا را گشوده‌اند تا هشیاری ناب را از فرم بیرون بکشند، مرکزت را با فضاگشایی عدم کن و با شناسایی همانیدگی‌ها و بی‌اعتبار کردن عقل من‌ذهنی بر پنبهٔ همانیدگی‌ها آتش بزن و آن‌ها را بسوزان و بینداز.

عقل عقلت مغز و، عقل پوست پوست
معدۀ حیوان همیشه پوست‌جوست
-مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۸

ای انسان عقل کلی تو مانند مغز است و عقل من‌ذهنی‌ات مانند پوست. به عبارتی عقل من‌ذهنی‌ات سایه‌ای از عقل کلی است و تو عقل خداییت خود را در عقل جزوی ذهن سرمایه‌گذاری کرده‌ای. همان‌طور که معدۀ حیوان دنبال پوست است و علاقه‌ای به مغز ندارد، تو نیز چون در ذهن به‌سرمی‌بری، همواره مانند حیوان متوجه پوست یا عقل من‌ذهنی‌ات هستی.

مغز جوی، از پوست دارد صد ملال
 مغز، نغزان را حلال آمد حلال
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۲۹
 -نغزان: نغزها، نغز به معنی خوب و نیکو است.

عارف حقیقی که همواره به دنبال مغز یعنی زنده شدن به حضور است، دست از پوست یا همان عقل من ذهنی می‌کشد، چراکه این عقل جزوی، او را دچار ملالت و دل‌تنگی می‌کند. اما عقل کلی برای این عارف شناسنده که فضاگشایی می‌کند واقعاً حلال است و به راحتی می‌تواند از آن استفاده کند.

چونکہ قشرِ عقل صد برهان دهد
 عقل کُل کی گام بی ایقان نهد؟
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۳۰
 -ایقان: یقین کردن، باور کردن، بی گمان دانستن

اگر عقل جزوی که همان پوست و سایهٔ عقل کلی است، با صدها برهان و دلیل ذهنی بخواهد انسان را متقاعد کند و شک‌هایش را از بین ببرد، هیچ وقت موفق نمی‌شود، اما عقل کلی کی و کجا بدون یقین گام برمی‌دارد؟
 یعنی عقل کلی از هر نوع شک و شبهه‌ای خالی است. [پس انسان فقط با عقل خداوند می‌تواند به یقین
 برسد.]

عقل، دفترها کند یکسر سیاه
 عقل عقل، آفاق دارد پر ز ماه
 -مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۵۳۱

عقل جزوی و سطحی ذهن فقط دفتر و کاغذها را سیاه می کند، چون به زبان ذهن سخن می گوید که نه برای خودش قابل فهم است و نه برای دیگران. اما عقل کل و عقل بزرگانی مانند مولانا که با فضاگشایی خود را نشان می دهد، مثل ماه بر جهان نورافشانی می کند.
 [به بیان دیگر عقل کلی در ما وجود دارد، ولی عقل من ذهنی مانع بروز آن شده است. برای تبدیل از هشیاری جسمی به هشیاری حضور و دست برداشتن از عقل من ذهنی فقط باید ابیات مولانا را تکرار کنیم، چرا که این ابیات مهم ترین حقایق را بیان می کنند.]

چونکه غم بینی، تو استغفار کن
 غم به امر خالق آمد، کار کن
 -مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۸۳۶
 -استغفار: طلب مغفرت کردن، عذرخواهی

وقتی معشوق اشارات خود را در قالب اتفاقات و وضعیت‌ها به صورتی برای می‌فرستد که از نظر من ذهنی‌ات خوشایند نیست و آن را به شکل غم تجربه می‌کنی، باید فضا را باز کرده و از زندگی عذرخواهی کنی و بدانی این غم برای از بین بردن یک همانیدگی در تو آمده‌است. بنابراین باید فقط روی خودت کار کنی و همانیدگی‌ها را شناسایی کنی.

گر بپرانیم تیر، آن نی ز ماست
ما کمان و تیراندازش خداست
-مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۶۱۶

وقتی ما فکر می‌کنیم، خود خداوند است که تیر فکرها را از مرکز همانیده یا مرکز عدم ما می‌اندازد. ما باید فقط خاصیت کمان بودن خود را حفظ کنیم تا بدون قضاوت و مقاومت در دستان خداوند باشیم و بتوانیم پیغام اتفاق را بگیریم.

هست مهمانخانه این تن ای جوان
هر صباحی ضیف نو آید دوان
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۴
-ضیف: مهمان

ای جوان مرکز تو مانند مهمانخانه‌ای است که هر لحظه پیغامی از طرف زندگی شتابان به آن جا می آید. [این پیغام ممکن است به صورت بی‌مرادی یا غم خود را به تو نشان دهد، ولی در هر حال باید فضا را باز کنی و براساس عقل سطحی ذهن عمل نکنی.]

هین مگو کین ماند اندر گردنم
که هم‌اکنون باز پرد در عدم
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۵

مبادا با ناله و شکایت در برابر اتفاق این لحظه فضا را ببندی و با عقل من‌ذهنی اتفاق را قضاوت کنی و بگویی مطابق میل من‌ذهنی‌ام نیست. چون در این صورت بدون این که پیغام اتفاق را بگیری، راهی دیار عدم و نیستی می‌شود.

هرچه آید از جهان غیب‌وش
در دلت ضیفست، او را دار خوش
-مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۴۶

هر فکر یا اتفاقی که این لحظه توسط «قضا و کُن فکان» به مرکزت می‌آید، فارغ از این که ذهن آن را با قضاوت خوب و بد کند، مهمانی است از طرف زندگی. باید فضا را باز کنی تا بتوانی از آن پذیرایی کنی، یعنی پیغامش را بگیری و همانیدگی‌های مرکزت را شناسایی کنی.

جمله مهمانند در عالم ولیک
 کم کسی داند که او مهمان کیست
 -مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۳۲

همه باشندگان جهان از جمله انسان، مهمان خداوند هستند. ولی فقط تعداد اندکی از انسان‌ها که فضاگشایی می‌کنند، می‌دانند که مهمان چه کسی هستند. [به بیانی دیگر فقط انسان‌های فضاگشا می‌دانند که صاحب و اداره‌کننده این جهان، خداوند است. پس با کنار گذاشتن عقل من‌ذهنی خود و استفاده از عقل زندگی، حرمت صاحب‌خانه را نگه می‌دارند.]

با تشکر:
 کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها
 گوینده: لیلا



با سپاس از بینندگان گنج حضور بابت ارسال پیغام‌های معنوی خود

